

## رساله شرح حدیث: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ»

اشاره

شمس‌الدین محمد بن احمد کیشی، از حکیمان فلسفی - کلامی سده هفتم هجری است. درباره کیشی اطلاعات زیادی به دست ما نرسیده است. همین قدر می‌دانیم او در سال ۶۱۵ ق در کیش چشم به جهان گشود و در پنجاه سالگی، یعنی به سال ۶۶۵ ق، وارد بغداد شد و به عنوان مدرّس مدرسه نظامیه مشغول به تدریس شد، ولی پس از چندین سال تدریس، به شوق درک محضر خواجه بهاء‌الدین بن شمس‌الدین جوینی راهی اصفهان شد. وی از اصفهان طی نامه‌ای از خواجه نصیرالدین طوسی، سه مسئله حکمی و منطقی پرسیده و خواجه نیز به سؤالهای وی پاسخ داده است. سرانجام شمس‌الدین کیشی در سال ۶۹۵ ق در هشتاد سالگی در شیراز دار فانی را وداع گفت و در منزل خود در محله «سردُزک» که امروزه نیز به همین نام معروف است، به خاک سپرده شد. در شماره سیزدهم فصلنامه، رساله «المنبّه» از این حکیم احیا و به اصحاب معرفت معرفی شد. در این شماره نیز رساله دیگری از این حکیم الهی که در آن به اختصار به شرح حدیث «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» پرداخته، تقدیم خوبان و همراهان فهیم میثاق امین می‌شود. باشد که با احیای هر اثری، حکیمی، عالمی نیز احیا و آموزه‌های او چراغ راه آیندگان و رهروان کوی معرفت شود.





رسالة شرح حدیث: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ عَلٰى صُورَتِهِ»<sup>۱</sup>

## «این چُنین میناگرها کار اوست»<sup>۲</sup>

تقدیم، تصحیح و ترجمه:

جلال الدین ملکی\*

اهمیت و ضرورت احیای آثار اندیشمندان بزرگ ایرانی بر اصحاب علم و دانش پوشیده نیست. این ضرورت از آنجاست که، احیای این تراث، احیای فرهنگ و تمدن پرافتخار این مرز و بوم است. از این رو، نزدیک به یک قرن است دلسوزان و اندیشوران ایران اسلامی، که در واقع هم‌اینان نگهبانان این میراث عظیم فکری و تمدن بزرگ بشری هستند، کمر همت بر احیای این میراث گرانبها بر بسته‌اند و به این فکر افتاده‌اند که این گنجینه عظیم تفکر ایران اسلامی را تقدیم اصحاب فکر و اندیشه نمایند، و در این راه چه زحمات طاقت‌فرسایی را متحمل شده‌اند، و چه دستانی در لابه‌لای سطور به هم تنیده نسخه‌ها به لرزش افتاد و چه نور چشمانی در پی احیای این آثار به سیاهی گرایید؛ ولی عشق به فرهنگ و تمدن بزرگ ایران‌زمین که بخشی از آن با احیای همین نسخه‌ها حفظ می‌شود، آنان را از تلاش مقدس

شروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. این حدیث، از جمله احادیثی است که می‌توان آن را به نوعی از تشابهات برشمرد. بر همین اساس معرکه‌آرایی در بین متکلمان، فیلسوفان و عارفان شده است. هر گروهی به نوعی به شرح و تأویل آن پرداخته‌اند، در مقدمه این نوشتار، به تفصیل این اختلافات بررسی و آنچه به صواب می‌نمود، بیان شده است.

۲. عنوان را وامدار مولانا هستیم. نک: مثنوی معنوی، دفتر دوم. «این چُنین میناگرها کار توست / این چُنین اکسیرها آسرار توست.

\* سردبیر.

خود باز نداشت. به ویژه تلاش پیشکسوتان این نهضت فکری<sup>۱</sup> شایسته و بایسته درود و ستایش است.<sup>۲</sup>

با کمال تأسف، بسیاری از میراث این سرزمین گهربار، (در علوم مختلف) به یغما رفته و یا کتابخانه‌های عالمان به دست وارثان نااهل به حراج گذاشته شد. گرچه در این میان، شماری از مردمان گوهرشناس برخی از این میراث را جمع و نگهداری کرده‌اند. به عنوان نمونه، نسخه‌های پرشماری که بسیاری از آنها شیرۀ جان دانشمندان این سرزمین است، در کتابخانه‌های ترکیه نگهداری می‌شود<sup>۳</sup> و هیچ کس نیز به فکر این گنجینه عظیم نیست، و اگر چند نفر دلسوزی هم پیدا شدند در پی استرداد آنها برآمدند، راه بر آنها هموار نیست و دستی هم از اینان دستگیری نمی‌کند. بسیاری از نسخه‌ها نیز در گوشه کنار کتابخانه‌های ایران و دیگر نقاط جهان در انتظار کسانی هستند که روزی به سراغ آنها بروند و خاک غربت را از اوراق آنها که حاصل عمر دانشمندی است که با خون جگر این نسخه‌ها را نگاشته‌اند، بزدایند. از طرفی با توجه به همه تلاشی که پیشکسوتان این نهضت آغاز کرده‌اند، شاید بتوان گفت که هنوز کمتر از بیست درصد این آثار احیا شده است، و این بسی تأسف بار است.

به هر حال، نسخه‌هایی که از اندیشمندان بزرگ عالم بشری به یادگار مانده، در قالبها و حجم‌های مختلف در کتابخانه‌ها نگهداری می‌شود. شماری از اینها حجیم و پربرگ است، همانند شِفای ابن سینا، فتوحات مکية ابن عربی، اسفار اربعة، ملاصدرا و صدها اثر حجیم دیگر. حفظ و نگهداری این گونه آثار کمتر در معرض فراموشی و یا نابودی است، ولی در میان این گنجینه عظیم بشری که به واقع قدر آن ناشناخته مانده، به نسخه‌هایی برمی‌خوریم که یک صفحه یا کمتر و نهایتاً در دو یا سه برگ معمولی است. چنین نسخه‌هایی بیش از نسخه‌های

۱. اهمیت این نهضت (نهضت احیای نسخ) به مراتب از نهضت ترجمه که در دوره اول و اسلام آغاز شد، بیشتر است.

۲. از جمله آنان: مرحوم دکتر محمد قزوینی، مرحوم استاد مجتبی مینوی، و مرحوم استاد جلال‌الدین همایی، و مرحوم استاد علامه سید جلال‌الدین آشتیانی و....

۳. سلاطین عثمانی اهتمام خاصی به حفظ و جمع این نسخ داشتند. بر همین اساس دستور دادند هر چه نسخه آثار اسلامی در دورترین نقاط دنیای اسلام بود، در مرکز خلافت جمع و نگهداری شود.



پربرگ در خطر نابودی و یا فراموشی است،<sup>۱</sup> و نوعاً هم این نسخه‌ها با این ویژگیها، شامل نکات بدیع و اصولی است که بعضاً عالمی در جواب سؤالی نوشته شده و یا به حل مسئله یا مسائلی در یک صفحه و یا کمتر پرداخته‌اند. از طرفی در قرنهای پیشین به این نوع اوراق به چشم یک کتاب نگاه نمی‌شد و در نتیجه در حفظ و نگهداری آنها دقت کافی به عمل نمی‌آمد و نوعاً هم از دسترس به دور می‌ماند. بر همین اساس، بسیاری از این گونه رساله‌ها یا از بین رفته و یا در گوشه کنار کتابخانه‌ها و یا در لابه‌لای کتابهای حجیم و پربرگ مانده تا روزگاری دست پژوهشگری سترگ و دلسوز و یا سیاهه‌نگاری به آنها برسد.<sup>۲</sup>

از این رو، شایسته و بایسته است پژوهشگران، محققان، کتابخانه‌ها، مصححان، در حفظ و معرفی چنین رساله‌هایی، کوشش و تلاش بیشتری به عمل آورند تا این گونه رساله‌ها به علت صغر حجم به فراموشی سپرده نشوند. گاهی این نوع رساله‌ها به دست غیر اهل می‌افتد، به گونه‌ای که آن را یک برگ کاغذ می‌پندارند، تا اینکه کتابی چون الشفاء و غیره تصور شود. از این رو، به دست آوردن و حفظ چنین رساله‌هایی تلاش صدچندان را می‌طلبد.

یکی از این رساله‌ها، رساله‌ای است در شرح حدیثی از پیامبر خدا(ص) و تنها نسخه<sup>۳</sup> آن در ضمن مجموعه‌ای به شماره ۹۲۹۴ در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود.<sup>۴</sup> مؤلف این رساله حکیم شمس‌الدین محمد کیشی، یکی از شاگردان حکیم بزرگ خواجه نصیرالدین طوسی قمی است. این حکیم در نهایت گمنامی و به دور از هیاهوی زمان در عالم زیبای خود

۱. حتی چنین رساله‌هایی، از جمله این رساله، از چشم تیزبین امام کتاب‌شناسان مرحوم آقا بزرگ تهرانی نیز دور مانده است.

۲. نزد نگارنده رساله‌ای است کمتر از نصف صفحه معمول امروزی که در واقع جواب پرسش سائلی در علم کلام است. عالمی از علمای کردستان آن را نزدیک به صد سال پیش بر روی کاغذ سیگار خود نوشته و به دست سائلی داده است و بر حسب اتفاق از گزند زمان دور مانده است.

۳. البته دو صفحه رقی در قالب نسخه خطی که تصویر آن در پایان همین نوشتار آمده است.

۴. این مجموعه متعلق به محمدجعفر سلطان القرائی تبریزی بوده، پس از وفات وی این مجموعه به کتابخانه مجلس شورا، اهدا شده است. تصویری از این مجموعه که با چند رساله از شیخ اشراق است در کتابخانه نگارنده نگهداری می‌شود. آقای مدرس رضوی نیز در کتاب ارزشمند حوالا آثارخواجه نصیرالدین طوسی، ص ۱۸۸، به این مطلب اشاره کرده است.

می‌زیست تا اینکه دار دنیا را وداع گفت. قدر او تاکنون ناشناخته مانده بود، تا اینکه محقق عالی مقام و فاضل ارجمند، حضرت آقای صدرایی‌خویی با احیای رساله «المنتهیه» او، این حکیم عزلت‌گزیده را به جامعه علمی کشور معرفی کرد و افتخار نشر آن نیز نصیب فصلنامه میثاق امین شد. از این بابت، شکرگزار حضرت حقیق و سپاسگزار جناب صدرایی‌خویی<sup>۱</sup>.

### درباره حدیث

در پی همین تفکر احیای تراث، این بار یکی از رساله‌های این حکیم الهی که از دو صفحه تجاوز نمی‌کند و تنها نسخه باز مانده از آن نیز هست احیا شده است. این حکیم الهی در این رساله مختصر به شرح یکی از احادیث پرمعنا و در عین حال کم‌لفظ یعنی «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» پرداخته است. در طول تاریخ، علما و به ویژه حکما و عارفان توجه خاصی به این حدیث نموده‌اند و در آثار خود به شرح و تفصیل آن پرداخته‌اند. پاره‌ای دیگر نیز براساس بدفهمی، این حدیث را از جمله احادیث موضوعه برشمرده‌اند و آن را از اسرائیلیات دانسته‌اند. اگر حدیث به درستی معنا شود، خلقت آدم که براساس حکمت ازلی است، به خوبی آشکار می‌شود.

این حدیث در کهن‌ترین منابع و معتبرترین جوامع حدیثی شیعه و سنی، یعنی، اصول کافی و صحیح بخاری و دیگر منابع مانند تورات نقل شده است. اگر احادیثی را که از جناب رسول خدا و هادیان امت آن رسول مکرم - درود خدا بر آنان - به دست ما رسیده است، دسته‌بندی کنیم، بخشی از این احادیث درباره احکام، معاملات و بخشی دیگر درباره مکارم اخلاق است که با کمال تأسف امروزه توجه کمتری به این بخش از احادیث می‌شود.<sup>۲</sup> به هر حال، شماری

۱. برای اطلاع درباره زندگینامه و آثار حکیم کیشی، نک: صدرایی‌خویی مقدمه «رساله المنتهیه» فصلنامه میثاق امین، شماره ۱۳ و ۱۴، زمستان ۸۸ و بهار ۸۹. اخیراً هم کتابی به همت جناب آقای نجف جوکار با عنوان «مجموعه آثار شمس‌الدین محمد کیشی» از سوی انجمن حکمت و فلسفه چاپ و منتشر شده است که در این کتاب نیز به شرح زندگی و پاره‌ای از آثار او پرداخته شده است. این کتاب پیش از این، در قالب مقاله در مجله آینه میراث شماره ۳۶ - ۳۷، منتشر شده بود.

۲. گاه در جامعه ما چاپلوسی، دروغ و غیبت، ریاکاری و تهمت و حرمت‌شکنی، ریختن آبرو، برای رسیدن به



از احادیثی که به ما رسیده مربوط به ما فوق عقلمهای بشر عادی است که در کتابهای عارفان از این احادیث به احادیث عرفانی و یا اخلاقی در مرتبه‌ی اعلی‌ی تعبیر می‌کنند. طبعاً درباره‌ی سند همه‌ی احادیث و به ویژه این نوع احادیث باید دقت بیشتری بشود که آیا از پیام‌آوران وحی رسیده است یا جاعلان - که در تاریخ جعل حدیث هم کم نبودند -، چنین احادیثی را جعل کرده‌اند و به خورد مردم مسلمان داده‌اند.

یکی از احادیثی که به جناب رسول الله(ص) و یا بعضاً به حضرت امیر عرفان و توحید، علی(ع) نسبت می‌دهند، حدیثی است که درباره‌ی خلقت آدم است: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلِيَّ صُورَتِهِ». بسیاری از عارفان و شماری از متکلمان، و برخی از فیلسوفانی که مشرب عرفانی دارند به این حدیث استناد کرده‌اند و مطالبی را در کتابهای خود در شرح و بسط آن نوشته‌اند. منابعی مانند: تورات؛ شرح نهج البلاغه، بحار الانوار؛ صحاح سته؛ اصول کافی؛ الاحتجاج طبرسی؛ توحید صدوق<sup>۱</sup> و چندین منبع دیگر این حدیث را نقل کرده‌اند.<sup>۲</sup> همان طوری که گفته

→ مطامع دنیا، و دَهها منکر دیگر، چنان بی‌دغدغه رواج پیدا می‌کند که گویی در دین اسلام یک کلمه هم در مذمت این کارها سخنی از جناب رسول خدا و دیگر معصومان - درود خدا بر آنان - وارد نشده است، حال آنکه بخش اعظم احادیث و روایات، مربوط به همین مسائل است.

۱. به ترتیب: تورات، سیفر تکوین، فصل اول؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۲۶؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۵ چاپ دار الحدیث، ص ۲۳۸؛ بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۱؛ طبرسی الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۳؛ توحید صدوق، ص ۱۵۲ و ۱۳۵ و شرح توحید صدوق، ج ۲، ص ۴۰۱؛ مستطاب احمد، ج ۲، ص ۲۴۴ و ۲۵۱؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۳۲ و ۱۴۹؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۵۶؛ حیا علوم الدین، ج ۲، ص ۱۱۶؛ جامع الصغیر سیوطی، ج ۲، ص ۴ و کنوز الحقائق، ص ۵۴. علاوه بر این منابع، در کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید نیز مضمون این حدیث آمده است. ابن اسحاق روایت می‌کند: «خدای آدم را بر صورت خویش آفرید و آنگاه او را بر زمین و آنچه در آن است مسلط گرداند تا بر تمامی زمین سلطنت نماید.» نک: بیفر تکوین، فصل اول، ص ۳.

۲. البته ناگفته نماند در جوامع روایی، این حدیث با مختصر اختلاف در الفاظ آمده است از جمله: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ وَأَوْلَادَهُ عَلَى صُورَةِ الرَّحْمَنِ»؛ «لَا تَقْبِحُوا الْوَجْهَ فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ»؛ «إِذَا ضَرَبَ أَحَدُكُمْ فَلَیْجْتَنِبِ الْوَجْهَ، فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ»؛ «لَا تَقْبِحُوا الْوَجْهَ، فَإِنَّهُ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَةِ الرَّحْمَنِ»؛ «فَخَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ الَّتِي صَوَّرَهَا فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ»، «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَةِ الرَّحْمَنِ»

←



شد، عارفان، فقیهان و محدثان نیز به شرح و تفصیل آن پرداخته‌اند که در این مختصر با توجه به حجم مقاله اشارتی به این گونه آثار خواهد رفت.

مرحوم مجلسی در بحار الأنوار این حدیث را از دو طریق نقل می‌کند و می‌نویسد: این حدیث تأویل قول خداوند «و نفخت فیه من روحی»<sup>۱</sup> است و با این تفسیر نیازی به تأویل ندارد؛ و دیگر اینکه وی حدیثی را از امام رضا(ع) نقل می‌کند که امام(ع) می‌فرماید نادانان اول حدیث را حذف کرده‌اند.<sup>۲</sup> در ادامه حدیث را نقل خواهیم کرد.

سید بن طاووس با استناد به منابع ادریسی می‌نویسد: «فقال فی الصحف<sup>۳</sup> ما هذا لفظه، فخلق الله آدم علی صورته الّتی صورها فی اللّوح المحفوظ.» وی در ادامه می‌نویسد: برخی از مسلمانان از این حدیث تجسیم خداوند را فهمیده‌اند و بنابراین، باید این حدیث را تأویل کرد.<sup>۴</sup> مرحوم صدوق نیز این حدیث را هم در عیون اخبار الرضا و هم در توحید، نقل کرده است. قاضی سعید قمی در شرح این حدیث همانند پاره‌ای مفسران این نوع خلقت را، یعنی آفریده شدن آدم بر صورت خداوند را یک نوع لطف و خلعت دانسته است. و آیه شریفه «نفخت فیه من روحی»<sup>۵</sup> و «احسن الخالقین»<sup>۶</sup> و «نور علی نور»<sup>۷</sup> و حتی حدیث «كنت کنزاً...» را به نوعی در ارتباط معنایی با این حدیث، تفسیر و تأویل کرده است.<sup>۸</sup> در اصول کافی، هم این حدیث نقل شده است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

گویا سید حیدر آملی به سفارش سید بن طاووس عمل کرده و حدیث را با توجه به تأویل

→ ابن عربی دفتوحات مکیة و عین القضاة در تمهیدات، صورت اخیر را ثبت کرده‌اند؛ این حدیث بر اساس ثبت

صحیح مسلم چنین است: «إذا قاتل أحدکم أخاه فلیجتنب الوجه، فإن الله خلق آدم علی صورته».

۱. حجر، آیه ۲۹، در ادامه این تأویل را شرح و بسط خواهیم داد.

۲. بحار الأنوار، ج ۴، ص ۷۲ و ۱۱، و توحید صدوق، ص ۱۰۳ و ۱۵۲.

۳. منظور از «صحف» تورات است.

۴. بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۱۰۳.

۵. حجر، آیه ۲۹.

۶. مؤمنون، آیه ۱۴.

۷. نور، آیه ۳۵.

۸. نک نشر توحید صدوق، ج ۲، ص ۴۰۱ و عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۰۲. در ادامه به شرح حدیث خواهیم پرداخت.



معنا کرده است. البته تأویلی که مورد نظر سید بن طاووس است با تأویلی که سید حیدر با توجه به آن، حدیث را معنا کرده تفاوت دارد. به هر حال، سید با توجه به مراتب وجود به شرح و بسط حدیث پرداخته و می‌نویسد:

هنگامی که حضرت حق از حضرت علو و ارتفاع و تجرد خود به حضرت تعین و تقید<sup>۱</sup> خویش که همان انخفاض به صورت خلق است نزول فرمود، در انسان کامل و سپس در مراتب پایین‌تر در انسان نماد پیدا می‌کند، چنان که جناب رسول الله فرمود: «خَلَقَ اللهُ آدَمَ عَلِيَّ صُورَتِهِ». بنابراین حکمت ترتیب وجود، هیچ موجودی نیست که حق تعالی از لحاظ صورت و معنا همراه با آن نباشد.<sup>۲</sup>

سید در جای دیگر می‌نویسد:

اگر انسان بر صورت حضرت حق آفریده شده باشد، باید همانند مثال او دارای جمیع اسما و صفات او باشد، و در ادامه می‌گوید: مراد به «آدم» در حدیث تنها آدم، ابوالبشر نیست، بلکه اولاد او را نیز شامل می‌شود.<sup>۳</sup>

ابن عربی نیز در چندین جا از فتوحات مکیه به شرح و بیان این حدیث پرداخته و می‌نویسد:

براساس این حدیث، به انسان توجه داده می‌شود که وجودت از آن خودت نیست. بلکه از ذات حضرت حق است. پس متوجه باش که خلقت تو یادآور وجود حق تعالی است. به ویژه او را به هنگام یادکرد از خود به یاد آرید، به ویژه آن صفت رحمت و رحمانیتش.

وی در جلد سوم فتوحات مکیه نیز این حدیث را به همان صورت جلد اول نقل کرده و با

۱. تعین حضرت باری تعالی در مخلوقات او ظاهر می‌شود، و مراد سید نیز همین است.

۲. سید حیدر آملی، رسالته مدالتقو د فی معرفه ملو جو د، ترجمه حمید طبیبیان، ص ۷۲.

۳. نک: سید حیدر آملی، جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ۱۳۵ به بعد.





مختصر اختلاف با جلد اول، به تفسیر آن پرداخته است. وی در جلد سوم نیز ضمن نقل این حدیث به نوعی به تساوی خلقت آدم و حوا و در نتیجه به خلقت زن و مرد، اشاره کرده و در نهایت به این حدیث استناد کرده است.<sup>۱</sup>

وی در فصّ الیاسی فصوص الحکم درباره عدم ناپذیری آنچه موجود است به آیه شریفه «لما خلقتُ بیدی»<sup>۲</sup> از جنبه فاعلی و به این حدیث «إِنَّ اللَّهَ...» از جنبه صوری استناد می‌کند.<sup>۳</sup> خواجه محمد پارسا نیز، این حدیث را در فصل الخطاب، نقل کرده و با استناد به سخنان امام محمد غزالی می‌نویسد:

تشبیه را نمی‌توان از این حدیث برداشت کرد. مراد و معنای حدیث این است که خداوند انسان را بر صفات خود بیافرید.<sup>۴</sup>

شیخ اشراق هم این حدیث را در رساله یزدان شناخت، در فصل احوال آدم آورده است. وی در این فصل مثال حضرت حق را در این دنیا تبیین می‌کند و می‌نویسد:

هر آنچه در آن عالم هست همانند آن در این عالم، البته در قالب ضعیف‌تر و کوچک‌تر، مانند سایه وجود دارد و کامل‌ترین موجوداتی که بیشترین شباهت به آن عالم دارد، آدم در قالب کوچک‌تر آن است و بر همین اساس انسان را «عالم کوچک» می‌خوانند، و کلام الاهی «سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»<sup>۵</sup> و حدیث جناب رسول الله: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» دلیل بر این ممثّل است.<sup>۶</sup>

با توجه به مباحثی که در این فصل آمده تفسیر جناب شیخ از تفسیر بسیاری از مفسران

۱. نک: محیی‌الدین ابن عربی فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۶۲ و ج ۳، ص ۸۸.

۲. ص، آیه ۷۵.

۳. نک: شرح فصوص فیضی، ص ۴۲۳.

۴. نک: خواجه محمد پارسا، فصل الخطاب، ص ۲۲.

۵. فضلت، آیه ۵۳.

۶. نک: مجموعه تارشیخ اشراق، ج ۳، رساله یزدان شناخت، ص ۴۲۰.

این حدیث، دقیق‌تر و عقلانی‌تر است. چه اینکه وی با استناد به این حدیث، انسان را صورت کلی خداوند در زمین می‌داند، با توجه به سیاق کلام او این صورت، صورت جسمانی نیست. بلکه مراد وی این است که انسان نماد کلی حضرت حق است.<sup>۱</sup>

محمد بن فناری در مصباح الأُنس، این حدیث را نقل کرده و «صورت» را صورت علمی خداوند دانسته و می‌نویسد:

«خداوند آدم را بر صورت خودش آفرید» یعنی بر صورت اسم جامع و یا صورت لازم علمی آفرید.<sup>۲</sup>

داوود قیصری نیز، در شرح خود بر فصوص الحکم ابن عربی، این حدیث را در چندین جای از شرح خود نقل کرده است. از جمله در «فص آدمی و فص ابراهیمی» می‌نویسد:

معنای این حدیث به نوعی همان معنای «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»<sup>۳</sup> است، یعنی در اینجا خلقت به این معناست که خداوند اسما و صفات الاهیة خود را در آدم به ظهور و بروز گذاشت، چون حقیقت آدم ظاهر شدن هویت حضرت حق در اوست.<sup>۴</sup>

وی در فص شعبیه نیز ضمن نقل این حدیث و با استناد به آن، واضح‌تر از دو فص پیشین سخن گفته و می‌نویسد:

انسان مخلوقی است که بر صورت ربّ خود آفریده شده است. در ادامه می‌نویسد: مراد از صورت، اسما و صفات الاهی است که انسان در خلقتش به آن موصوف شده است، و در واقع حقیقت انسان محل ظهور آن حضرت و هویت او عین هویت، و حقیقت او عین حقیقت

۱. البته به شرط اینکه ارجاع ضمیر در «صورت» را به آدم برنگردانیم.

۲. نک: حمزه فناری مصباح الأس، ص ۱۴۸.

۳. بقره، آیه ۳۱.

۴. نک: شرح فصوص الحکم، صفحات ۳۸۹، ۵۷۶، ۷۹۰. این مطلب همان مطلبی است که ملاصدرا در شواهد ربوبیه،

ص ۲۵ می‌گوید: نفس یعنی انسان، ممثّل خداوند بر روی زمین است. گویا آیات شریفه «یا داوُد اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» (ص، آیه ۲۶) «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» نیز به این مطلب اشاره دارد.

حضرت حق است که اسم اعظم جامع حقایق اسمائیه است.<sup>۱</sup>  
سمعانی در روح الارواح، این حدیث را به گونه‌ای دیگر تفسیر کرده است. او با استناد به این حدیث، منزلت و مرتبت و برتری انسانها را نسبت به دیگر موجودات عالم هستی به ویژه ملائکه ثابت کرده و می‌نویسد:

ای درویش، آنکه ملائکه را گفت آدم را سجده کنید نه به خاطر آن آب و گل، بلکه سلطان لطایف، لطیفه‌ای از لطایف الاهی و سری از اسرار خود را در سویدای دل آدم به ودیعت نهاد و بر همین اساس او را بر صورت خود آفرید.<sup>۲</sup>

امام محمد غزالی همانند ملاصدرا، که در ادامه بدان اشارت خواهد رفت، بین صورت جسمانی و روحانی تفکیک قائل شده و ضمن نقل این حدیث، این شباهت را، شباهت روحانی دانسته و هر گونه شباهت جسمانی را نفی نموده است.<sup>۳</sup>  
عزالدین کاشانی نیز این حدیث را در مصباح الهدایة آورده و تفسیری که از این حدیث ارائه داده، تقریباً همان تفسیری است که عموم عرفا از این حدیث ارائه داده‌اند.<sup>۴</sup>  
ملاصدرا در شماری از آثار خود، از جمله در حاشیه خود بر شرح حکمة الاشراق این حدیث را نقل و آن را به گونه‌ای شرح کرده که گویی در مقام جواب متکلمان برآمده است.<sup>۵</sup> وی می‌نویسد: مراد حدیث از صورت، صورت روحانی است نه جسم و استخوان و غیره.



۱. نک: شرح فضوص الحکم، تصحیح: علامه سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۷۹۰. قیصری در فضهای عیسویه، ایوبیه و موسویه نیز به نوعی این مطالب را تکرار کرده است. نک: همان صفحات: ۸۸۶، ۱۰۰۱ و ۱۱۱۶.
۲. نک: شهاب‌الدین ابوالقاسم سماعانی، روح الارواح فی شرح اسماء الملکة الفتح، ص ۱۶۴.
۳. نک: امام محمد غزالی، مجموعه رسائل، رسالة إجماع العوام عن علم الکلام، ص ۳۰۳.
۴. عزالدین کاشانی مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، تصحیح استاد جلال‌الدین همایی، ص ۱. صفحات بعد از مقدمه.
۵. چون اشکال متکلمان بر این حدیث این است که معنا و مفهوم این حدیث مستلزم جسمیت حضرت حق می‌شود و بر همین اساس برخی از آنها این حدیث را از جمله جعلیات شمرده‌اند.

یعنی انسان از بُعد روحی بر صورت حضرت حق آفریده شده است.<sup>۱</sup> اگر این تفسیر را بپذیریم، با آیه شریفه «نفخت فيه من روحي»<sup>۲</sup> سازگار خواهد شد. وجه سازگاری آن در «روح الاهی» و «روح انسانی» است که روح انسان نمادی از روح خداست. به نظر می‌رسد، با توجه به تفاسیر و تأویلاتی که از این حدیث در منابع آمده، تفسیر و تأویل ملاصدرا، همانند تفسیر برخی از مفسران پسندیده‌تر از بقیه تفاسیر است. وی در شرح خود بر اصول کافی، در چندین جا با اندک اختلاف در لفظ، این حدیث را نقل کرده است، او در همه جا «صورت» را به گونه‌ای شرح و تفصیل داده که هر گونه شبهه تجسم را از معنای این حدیث نفی کرده و می‌نویسد:

مِنْ أَنَّهُ يَزْعَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ صُورَةٌ، أَنَّ آدَمَ مِثَالُ الرَّبِّ تَعَالَى... أَقُولُ لِحَاجَةٍ فِي اعْتِزَالِ عَمَّا نُسِبَ إِلَيْهِ إِلَى مَا ذَكَرَهُ؛ لِأَنَّ الْقَوْلَ بِأَنَّ اللَّهَ صُورَةٌ لَا يَسْتَلْزِمُ الْقَوْلَ بِالتَّجْسِيمِ، فَإِنَّ مِثْلَهُ قَدْ يَصْدُرُ عَنِ الْعُرَفَاءِ الْكَامِلِينَ، فَإِنَّ لَفْظَ الصُّورَةِ مُشْتَرِكٌ عِنْدَ الْعُلَمَاءِ بَيْنَ مَعَانٍ غَيْرِ مَا وَقَعَ فِي الْعَرَفِ مِنْ مَعْنَى الشَّكْلِ وَالتَّخْلِيقَةِ...<sup>۳</sup>

در ادامه نیز می‌نویسد: مراد از این حدیث این است که آدم بر مثال خداوند خلق شده و فرق است بین «مثال و مثل» و در نهایت با استناد به آیه شریفه «و له المثل الأعلى فی السماوات»<sup>۴</sup> می‌نویسد:

المراد بالصورة في قوله «أن الله خلق آدم على صورته»، صورة نسبة ذات الله تعالى إلى مجموع العالم على ترتيبه و نظامه و وقوع كل جزء من أجزائه على نسبة خاصة إليه تعالى... و لذلك قال: اصطفاه الله و اختارها على سائر الصور المختلفة.<sup>۵</sup>

۱. نک: حاشیه شرح حکمة الاشراف قطب‌الدین شیرازی، چاپ سنگی، ص ۳۷۹.

۲. حجر، آیه ۲۹.

۳. نک: ملاصدرا مخرج اصول کافی، چاپ بنیاد صدرا، ج ۲، ص ۲۰.

۴. روم، آیه ۲۷.

۵. ملاصدرا مخرج اصول کافی، ج ۴، ص ۷۱۲ - ۷۱۳.

همان طوری که ملاحظه می‌شود از این عبارات هیچ‌گونه تجسیم و خلقت آدم بر صورت جسمانی استفاده نمی‌شود.  
ملا محسن فیض کاشانی نیز این حدیث را با دو وجه آن در کلمات مکتونه، نقل کرده و همان سخنان سید حیدر آملی را در قالب الفاظ دیگر با اندک اختلاف نقل کرده است. ملامحسن فیض می‌نویسد:

خداوند انسان را بر صفت خودش که زنده، عالم، توانا، شنوا، بینا و متکلم است آفریده است، و چون به سبب صورت انسان در خارج نمود پیدا می‌کند و در این حدیث «صورت» بر اسما و صفات به صورت مجاز اطلاق می‌شود و بر همین اساس حق تعالی در خارج شناخته می‌شود. این تفسیر براساس قول اهل ظاهر است، ولی در نزد محققان از علما صورت عبارت است از چیزی که حقایق مجردة غیبیه به سبب آن ظاهر می‌شود، و صورت الاهیة همان وجود متعین است که سایر تعینات نیز به سبب همو متعین می‌شوند.<sup>۱</sup>

مولانا جلال‌الدین مولوی بلخی خراسانی نیز این حدیث را در کتاب فیه ما فیه، و مثنوی آورده و می‌نویسد: خداوند آدم را بر صفات خود خلق کرده، چون همه انسانها سایه حضرت حق‌اند.<sup>۲</sup> وی در مثنوی می‌گوید:

خلق ما، بر صورت خود کرد حَقَّ وصف ما، از وصف او گیرد سبق  
یعنی خداوند صفات ما را بر صفات خود خلق کرده است. محققان صورت را با بیان «علی صفاته» تفسیر کرده‌اند. به دلیل اینکه هر دم از صفات خدا اثر می‌پذیرد.<sup>۳</sup> در برخی از نسخه‌های مثنوی «خلق» را «خُلُق» ثبت کرده‌اند که براساس این نسخه‌ها «خُلُق» با صفات سازگارتر است، ولی این ثبت نمی‌تواند درست باشد.

۱. نک: ملامحسن فیض کاشانی، کلمات مکتونه، ص ۱۲۰.

۲. نک: فیه ما فیه، تصحیح: فروزانفر، ص ۲۱۰ و ۲۳۱.

۳. مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۶۰۳ چاپ هرمس و شر حکبیر، ج ۱۰، ص ۲۷۱؛ سبق در اینجا به معنای «درس» است. یعنی خداوند ما را همانند خود خلق کرد و صفات ما از صفات او درس، گرفته است.





این حدیث را به گونه‌ای دیگر نیز می‌توان تأویل کرد، کما اینکه عین القضاة در تمهیدات چُنین کرده است. وی سخنی از جناب موسی(ع) مبنی بر اینکه: همه انبیاء نور هستند، نقل می‌کند اما محمد(ص) از همه نورانی‌تر است. و بر همین اساس گفته‌اند: «نور علی نور».<sup>۱</sup> عین القضاة در ادامه می‌نویسد: این حدیث که «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى الرَّحْمَنِ» این آدم همان مصطفی(ص) باشد.<sup>۲</sup>

البته جناب سید حیدر آملی هم در جامع الأسرار، این حدیث به چندین وجه تأویل کرده است از جمله او نیز در یک جا اشاره می‌کند که مصداق این حدیث جناب رسول الله است.<sup>۳</sup> امام خمینی(ره) نیز در تعلیقه خود بر فصوص الحکم، این حدیث را نقل می‌کند و می‌نویسد: انسان مظهر اسم جامع الاهی و صورت حضرت حق است.<sup>۴</sup> چنین اظهاراتی را عارفان دیگر نیز آورده‌اند که ذکر همه آنها موجب اطاله کلام می‌شود. در اینجا به همین مقدار بسنده می‌شود.

اما نگارنده بر این باور است که این تفاسیر را نمی‌توان تفسیر واقعی این حدیث قلمداد کرد. اگر بپذیریم که سند مشکلی ندارد و آن را حدیث صحیح سند بدانیم که هست، به نظر می‌رسد یک نکته در اینجا مورد غفلت واقع شده است و آن اینکه ضمیر «صورت» به درستی ارجاع داده نشده است. در ادبیات آمده است که در موارد مشکوک و یا دشواری ارجاع ضمیر، شایسته است «الأقرب فالأقرب» در نظر گرفته شود، افزون بر این، اگر دقت کافی در معنای حدیث بشود، به فراست معلوم می‌شود که ضمیر در «صورت» به «آدم» برمی‌گردد نه به «الله». در این صورت، افزون بر اینکه اشکالات متکلمان بی‌جواب نمی‌ماند، اصلاً جایی برای اشکال نمی‌ماند، و دیگر اینکه هیچ نیازی به تأویل و تفسیر عرفا و فلاسفه هم نخواهیم داشت. با توجه به این نکته، باید حدیث را چُنین معنا کرد که «همانا خداوند آدم را بر صورت

۱. نور، آیه ۳۵.

۲. نک تمهیدات، ص ۲۹۶ - ۲۷۱ - ۳۲۳. البته براساس نسخه‌ای که «اولاده» آمده این تأویل عین القضاة، به صواب نخواهد بود.

۳. نک: جامع الأسرار و منبع الانوار، ص ۴۶۴.

۴. نک: همان، ص ۷۳۴.

خودش آفرید»، یعنی بر صورت آدم،<sup>۱</sup> نه صورت حضرت حق، و لذا شایسته است ضمیر در «صورت» به «آدم» ارجاع داده شود. کما اینکه سید مرتضی علم الهدی نیز در ارجاع ضمیر به «الله» تشکیک کرده و مرحوم مجلسی نیز در بحار الأنوار به این مسئله اشاره کرده است. سید مرتضی در کتاب تنزیه الأنبياء، درباره این حدیث و ارجاع ضمیر چندین وجه را ذکر می‌کند و می‌نویسد:

مسئله: فإن قيل فما معنى الخبر المروى عن النبي (ص) أنه قال: «إن الله خلق آدم على صورته» أو ليس ظاهر هذا الخبر يقتضى التشبيه وإن له تعالى عن ذلك صورة. الجواب: قلنا: قد قيل في تأويل هذا الخبر أن «الهاء» في قوله «في صورته» إذا صحَّ هذا الخبر راجعة إلى آدم دون الله، فكان المعنى أنه تعالى خلقه على الصورة التي قبض عليها، وأنَّ حاله لم يتغير في الصورة بزيادة ولا نقصان كما تتغير احوال البشر.<sup>۲</sup>

حال پس از بیان تأویل و تفسیرهای عرفا، شایسته است تأویل و تفسیر این حدیث را از صاحبان آن جويا شویم که از هر تفسیر و تأویلی به صواب نزدیک‌تر است. بر همین اساس از بین جوامع روایی معتبر، به سه نقل: اصول کافی، توحید صدوق و صحیح بخاری اکتفا می‌شود، چون این سه منبع تقریباً مصدر بسیاری از منابع حدیثی است.<sup>۳</sup> این حدیث در توحید صدوق با دو سلسله راوی با اندک اختلاف در الفاظ و راویان نقل شده است. متن حدیث:

حدَّثنا أحمد بن الحسن القطان، قال: حدَّثنا أبو سعيد الحسن بن علي بن الحسين السُّكْرِي، قال: حدَّثنا الحكم بن أسلم قال: حدَّثنا ابن علي عن الجريري عن أبي الورد بن ثمانه عن علي (ع) قال: «سمع النبي (ص)

۱. یعنی همان کلام دستان سرای بوستان توحید، شمس‌الدین محمد، حافظ شیرازی است که «گل آدم را بسرشت و به پیمانهای زد که برای قالب آدم ساخته شده بود.» دیوان حافظ، غزل ۱۸۴.

۲. سید مرتضی، علی بن حسین موسوی، تنزیه الانبياء، ص ۱۷۶.

۳. نقل این حدیث از همه منابع دامنۀ این مقاله را از حد معمول گسترده‌تر می‌نماید و از طرفی علاوه بر اینها حرف تازه‌ای در آنها نیامده، مگر اینکه شارحان در شرحهای خود مطلبی را بیفزایند.



رجلاً يقول لرجل قَبَّحَ اللهُ وجهك و وجه من يشبهك فقال(ص) مه لا تقل هذا، فإنَّ الله خَلَقَ آدمَ على صورته.»<sup>۱</sup>

قال مصنف هذا الكتاب (رحمه الله) تركت المشبهة من هذا الحديث أوله و قالوا: إنَّ الله خَلَقَ آدمَ على صورته» فضلوا في معناه و أضلوا.<sup>۱</sup>

همان طوری که ملاحظه می شود اول حدیث در کتابهای عرفا نقل نشده و آنان به ذکر همان قسمت اخیر حدیث اکتفا کردند و در شرح و تأویل آن به صواب نرفتند كما اینکه مصنف نیز به این ناصواب، اشاره کرده است. در حدیث دیگر آمده است.

حدَّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمداني (رحمه الله) قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن علي بن معبد عن الحسين بن خالد، قال: قلت للرضا(ع)، يا ابن رسول الله، إنَّ النَّاسَ يَرُؤُونَ<sup>۲</sup> أنَّ رسول الله(ص) قال: «إنَّ الله خَلَقَ آدمَ على صورته» فقال: «قاتلهم الله لقد حذفوا أول الحديث إنَّ رسول الله(ص) مرَّ برجلين يتسابان فسمع أحدهما يقول لصاحبه: قَبَّحَ اللهُ وجهك و وجه من يشبهك فقال: (ص) يا عبد الله لا تقل هذا لأخيك فإنَّ الله عز و جل خَلَقَ آدمَ على صورته.»<sup>۳</sup>

این حدیث نیز همانند حدیث اول به تقطیع بودن این روایت گواهی می دهد و طبیعی است این گونه احادیث که مربوط به اعتقادات است نباید تقطیع شود، اینکه برخی از محدثان احادیث مربوط به احکام و یا معاملات را تقطیع کردند و سپس هر بخشی از حدیث را در فصول جداگانه ذیل موضوعات خاص نقل کرده اند<sup>۴</sup> با این نوع احادیث فرق می کند، گرچه در این ابواب هم صلاح نیست چنین کاری بشود، چون احادیث و آیات قرآنی باید با توجه به شأن صدور و نزول آنها معنا و تفسیر شود.

۱. نک تو حید صدوق، ص ۱۵۲.

۲. این حدیث در: جاج صدوق ج ۲، ص ۲۳۰ و ۴۰۱، نیز نقل شده است به جای «یَرُؤُونَ»، «یقولون» آمده و در ص ۳۲۳ همین کتاب دوباره تکرار شده به جای «یَرُؤُونَ»، «روی» آمده است.

۳. همان، ص ۱۵۳.

۴. مثل وسائل الشیعه و سدرک الوسائل.



در ادامه همان حدیثی را که از امام رضا(ع) نقل شد<sup>۱</sup> از قول زهری نقل می‌کند و نیز کلام جناب نبی(ص) را در نهی آن شخص که غلام خود را می‌زد و می‌گفت: «قَبِّحَ اللهُ وجهک و وجه من تشبهه.» رسول الله(ص) فرمود: «بئس ما قلتَ، فإنَّ الله خلق آدم علی صورته المضروب.»<sup>۲</sup> در واقع این حدیث نیز باید با توجه به شأن صدورش معنا شود. رسول الله(ص) دید که آن شخص غلام خود را می‌زند و آن کلام ناشایست را به او می‌گوید. حضرت فرمود: «این حرف ناپسند را نزن، چون خداوند این غلام را بر همان صورتی که تو آن را می‌زنی آفریده است.» چون سخن حالت خطابی دارد، توجیه این تأویل بی‌وجه نیست.<sup>۳</sup> حال اگر نپذیریم که ضمیر به «آدم» برمی‌گردد و دخل و تصرفهایی که در متن حدیث شده را نیز

۱. نک: سیّد مرتضی، تنزیه الایه ص ۱۷۶.

۲. همان، ص ۱۷۷.

۳. البته باید به این نکته توجه شود، هر متنی به ویژه متون دینی را بایستی با توجه به آن شرایط زمانی، مکانی و ویژگی شنونده و گوینده، تفسیر و تأویل کرد. برای شناخت یک متفکری بایسته است زمان او به طور کامل شناخته شود. به عنوان مثال ما اگر بخواهیم سهروردی، حافظ و یا هر متفکر دیگری را بشناسیم بایستی آن محدوده زمانی که آنها در آن زندگی می‌کردند به طور کامل بشناسیم و آن محدوده تاریخی را با همه رخدادهایش بررسی کنیم و سپس به بررسی متون به یادگار مانده از آنها بپردازیم، در غیر این صورت فهم ما از آن متون کامل نخواهد بود. موقعیت این حدیث هم همین گونه است. باید دید، این حدیث در چه شرایط زمانی، مکانی صادر شده و شنونده چه کسی بوده است و یا جناب رسول الله(ص) در پی چه حادثه‌ای و رخدادی این سخن را فرموده است. باید صدر و ذیل حدیث با توجه به آن وقایع و یا به اصطلاح علمی شأن نزول و صدور حدیث، همه جانبه در نظر گرفته شود و سپس متن یا حدیث معنا و تفسیر شود. به ویژه در متون دینی باید توجه مضاعفی در تفسیر و تأویل آن مبذول داشت. اینکه امام رضا(ع) آن کسانی را که صدر و ذیل حدیث را حذف کرده‌اند نفرین می‌کند، توجه دادن به همین موضوع است. درباره این حدیث خاص نیز باید توجه داشت که پیامبر خدا در مقام بیان کلام و اعتقادات دینی نبود که ثابت کند که «آدم» چگونه و با چه صورتی خلق شده است و یا مجلس درسی و یا در مقام پاسخ به شبهاتی نیز نبوده است. آن حضرت در پی مشاهده یک واقعه ناگوار اخلاقی که انسانی مورد حتّاکی و ضرب و شتم واقع شده می‌فرماید: چنین نکنید این انسانی که تو به آن بی‌حرمتی می‌کنی بنده خداست و همانندو ممثّل خداست، معلوم است که آن حضرت در مقام نصیحت آن ضارب بوده و چنین فرمایشی نیز فرموده است.



به گونه‌ای توجیه کنیم، گرچه جای توجیه نیست. چون همان طوری که بیان شد، در احادیثی که از امامان معصوم نقل شده، اشاره به این دخل تصرفها شده است، طبعاً سخن امام، علیه السلام، خیلی جای چون و چرا نیست، با این حال اگر ضمیر را متوجه «الله» بکنیم، در بین تأویلهایی که از این حدیث ارائه شده، آن تأویلی که برخی از عرفا و از جمله جناب سید حیدر هم نقل کرده مناسب‌تر از بقیه تأویلهای می‌نمایند و اینکه خداوند آدم را بر صورت خودش آفرید، یعنی آن آدم حقیقی که همان «حقیقت انسان یا انسانیت انسان» باشد، آفرید، نه اینکه این آدم صوری مراد حدیث باشد.<sup>۱</sup>

اما آن دو حدیثی که از توحید صدوق نقل شد، با سلسله سند صحیح از طریق محمد بن مسلم از امام باقر(ع) با مختصر اختلاف در «لفظ و معنا» در اصول کافی و صحیح بخاری آمده است. متن حدیث:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ (رَحِمَهُ اللَّهُ) عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَحْرِ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخُرَّازِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ،<sup>۲</sup> قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَمَّا يَرَوْنَ<sup>۳</sup> أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَيَّ صُورَتِهِ، فَقَالَ: هِيَ صُورَةُ مُحَدَّثَةٍ مَخْلُوقَةٍ اصْطَفَاهَا اللَّهُ وَ اخْتَارَهَا عَلَيَّ سَائِرَ الصُّوَرِ الْمَخْتَلِفَةِ فَأَضَافَهَا إِلَيَّ نَفْسَهُ كَمَا أَضَافَ الْكَعْبَةَ إِلَيَّ نَفْسَهُ وَالرُّوحَ إِلَيَّ نَفْسَهُ فَقَالَ «بِئْتَنِي» وَ قَالَ: «وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي»<sup>۴</sup>

محمد بن مسلم می‌گوید از امام محمد باقر - درود خدا بر او - پرسیدم از آنچه که روایت می‌کنند که «خداوند آدم را به صورت خود آفریده است» فرمود: خداوند آن کالبد آفریده شده را بر صورتهای گوناگون دیگر برگزید و اختیار کرد و به خود وابسته نمود، چنانچه کعبه را به خود

۱. نک: جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ۱۴۴.

۲. محمد بن مسلم، از یاران امام محمد باقر(ع) و مورد اعتماد آن حضرت بود و مرادودۀ زیادی با امام(ع) داشت. ۳. برخی از مفسران، راوی مورد اشاره در این حدیث را از اهل سنت دانسته‌اند. حال آنکه این تفسیر به صواب نیست. چون اصل حدیث در تورات آمده است که جناب رسول الله آن را نقل کرده است.

۴. نک: اصول کافی، چاپ دار الحدیث، ج ۱، ص ۳۲۸، توحید صدوق، ص ۱۰۳.

وابسته کرد و فرمود: «خانه من» و «در او از روح خودم دمیدم».

شایسته است به این پرسش پاسخ داده شود، که آیا آن قسمت از حدیث که حذف شده چقدر در تغییر معنای حدیث دخیل است، یا اصلاً نقصی در معنا وارد نمی‌کند، چون تقریباً دو بخش مجزا از هم است و یا تفسیر و ترجمه قسمت حذف نشده مبتنی بر آن قسم محذوف است. اگر ما باشیم و ظاهر عبارت، آن بخش محذوف، چندان در معنای آن بخش دیگر یعنی «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» تغییری ایجاد نمی‌کند. ولی اگر شأن نزول و صدور، مکان و زمان و حتی چگونگی واقعه، مورد نظر باشد، تغییر اساسی در معنا به وجود می‌آورد.

حال پس از این مقدمه، شایسته است علاوه بر شرح حکیم محمد کیشی که یک رساله مستقل در شرح این حدیث است،<sup>۱</sup> برای تکمیل مطالب درباره این حدیث، شرح قاضی سعید قمی که به تفصیل این حدیث را در شرح توحید صدوق آورده ذکر، و پس از آن رساله کیشی که در واقع هدف اصلی احیای همین رساله است، بیاید.

اما قاضی سعید قمی در شرح این حدیث می‌نویسد:

این خبر را راویان مسلمان از طرق مختلف نقل کرده‌اند، البته اهل سنت، بیشتر از اهل تشیع این حدیث را نقل کرده‌اند. این حدیث را مکرر بر امامان معصوم ما عرضه کردند و آنان نیز جوابهای گوناگونی داده‌اند. البته، مفهوم حدیث به گونه‌ای است که انسانهای عادی و فکرهای کوتاه معنای آن را در نمی‌یابند. این روایت صحیح سند است و آن دسته از محققان که آن را روایت موضوعه و جعلی قلمداد می‌کنند به صواب نرفته‌اند. در بیشتر منابع و در شرح این حدیث ضمیر «صورت» به «آدم» و یا بر شخص دیگری که شبیه «آدم» است ارجاع داده‌اند و معانی برای حدیث ذکر کرده‌اند که مناسب فهم و جایگاه پرسشگران باشد. اما جمهور اهل علم از علمای اخباری و متکلمان غیر اهل تجسیم، چنین ارجاع را نپذیرفته‌اند و با استناد به این بخش از حدیث «فَأَصَا فِهَا إِلَى نَفْسِهِ» و نظیر قول خداوند «بیتي» و یا «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»، بر این باورند که ارجاع ضمیر به خداوند صراحت دارد. علاوه بر این، از بعضی از آثار

۱. البته مرحوم کیشی خیلی به شرح حدیث پرداخته است، از متن رساله چنین فهمیده می‌شود که وی این حدیث را در واقع به نوعی تفسیر آیه «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» قلمداد کرده و بر همین اساس بیشتر به شرح و بسط روح و نفس انسانی پرداخته است.



اهل سنت نیز دلیل بر این ارجاع می‌آورند.<sup>۱</sup> قاضی سعید پس از تحلیل و توضیح مطالب مذکور، خود در شرح و تأویل این حدیث با استناد به کلمات حکما و عرفا، نه وجه را ذکر می‌کند که در اینجا خلاصه آن نه وجه را ذکر و تفصیل را به خود کتاب شرح توحید، وا می‌نهمیم.

یکم: بعضی از اهل معرفت<sup>۲</sup> در معنای آن گفته‌اند انسان عالم صغیر و مختصر عامل کبیر است و این عالم به انسان صغیر از حیث صورت، ادراک و قوای روحانی‌های احاطه دارد. پس آدم بر صورت اسم الله خلق شده و این اسم همه اسمای الاهیه را دربر می‌گیرد گرچه انسان جرمش از جرم عالم، کوچک‌تر است، ولی جامع حقائق عالم کبیر است و برای همین خردمندان، عالم را انسان کبیر نامیده‌اند. پس خداوند آدم را بر صورت خودش آفریده است، یعنی خداوند صفت کمال را به آدم عطا کرده و او را کامل و جامع آفریده و به همین جهت است که او همه اسماء را پذیرفته است، و از طرفی موجودات دیگر غیر از انسان جزئی از عالم هستند و عالم به تمامه تفصیل آدم و آدم تنها کتاب جامع اوست و او برای عالم مانند روح و در نتیجه انسان روح و عالم جسد اوست.

دوم: خداوند می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»<sup>۳</sup> تا آخر آیه، و خداوند همه اسمها را به آدم آموخت سپس ایشان را بر ملائکه عرضه کردم؛ این آیه دلالت دارد که انسان نسخه تمام اسمای الاهیه و نمونه همه حقائق نوریه در ایجاد کل عالم است، اما دلالت پس از تعلیم (آموختن) بنابر اتحاد «عقل و عاقل و معقول» آشکار می‌شود و اما جامعیت انسان بر همه حقائق الاهیه ایجاد همه عوالم، از آن روست که انسان آخرین مخلوق این عالم است.

پس انسان شامل حقائق همه اسماء و مشتمل بر دقائق آثار است، ولی اسمائی را که در ایشان تجلی یافته بود نمی‌شناختند در نتیجه آدم مأمور شد که آنها را به نامهایشان آگاه کند، آدم با تجلیات خود فرشتگان را آگاه کرد و به همین دلیل است که خداوند دستور داد تا فرشتگان بر آدم سجده کنند.

سوم: خداوند می‌فرماید: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَا لَهْمُ أَنَّهُ

۱. نک: قاضی سعید قمی شرح جید صدوق، ج ۲، ص ۲۳۳.

۲. ابن عربی.

۳. بقره، آیه ۳۱.

الحق»<sup>۱</sup> به زودی نشانه‌هایمان را در آفاق و در خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن شده که او حق است؛ دلالت آن بنا بر آنچه در کتاب مصباح الشریعه از امام صادق (ع) آمده است: «هر چه در ربوبیت وجود دارد در عبودیت به دست می‌آید» پس آیات خداوند متعال همان انوار الاهیته‌ای است که آثارش در آفاق و انفس پدیدار گشته است، به گونه‌ای که هر چه از حقائق الاهیته طلب می‌شود در عبودیت وجود دارد، و این نیست مگر برای اینکه عالم همه‌اش بنده‌ای مطیع خدا چنان که انسان بنده اوست و خزانه گنجها و مخزن اسرار اوست. نتیجه اینکه احدیت همه انوار الاهیته را واجد است همان گونه که عالم کثرت آنهاست. پس هر یک از آن عالم و آدم بر صورت اسم خدا هستند.

چهارم: در زبور آل محمد (ص) صحیفه سجادیه آمده است: «لک یا الہی وحدانیۃ العدد» ای خدا برای تو وحدانیت عدد است. معنای آن این است که تو دارای احدیت همه کثراتی و در انسان نیز احدیت همه کثرات به گونه‌ای دیگر وجود دارد و آن مظهریت حقائق مند محبت در الوهیت است، پس او بر صورت اسم خداست که جامع حقائق عالم کبیر و به منزله مرکز برای ظهور حقائق، همان گونه که اسم خدا مرکز برای بطون و ظهور آنهاست.

پنجم: گفته شده است که اول صورتی که در «هبا»<sup>۲</sup> آشکار شد، همان صورت انسان بود و هباء جز آن را نمی‌پذیرفت. سپس صورت عقلیه آشکار شد و همین طور صورت نفسیه در آن عقلیه آشکار گردید، و این چیزی است که برای من تاکنون روشن نشده بود و امیدوارم که صحیح باشد. پس اگر صحیح باشد پس آن صورت هبائیه همان صورتی است که خداوند آن را بر سایر صورتها برگزید و اختیار کرده و سپس انسان را با آن صورت برگزیده، آفریده است. ششم: خداوند می‌فرماید: «إنی جاعل فی الأرض خلیفة»<sup>۳</sup> همانا من در زمین خلیفه و جانشینی قرار داده‌ام؛ خلیفه از مستخلف نیابت می‌کند و سزاوار است که بر صورت او باشد.

۱. فضلت، آیه ۵۳.

۲. عماء و هباء، دو اصطلاح هستند که در عرفان اسلامی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است، و اصل آن حدیثی است که از رسول خدا (ص) سؤال شد، خداوند پیش از آفرینش در کجا بود. فرمود: «کان فی العماء لیس تحته هوا و لا فوقه هوا».

۳. بقره، آیه ۳۰.



بدین معنا کمالی از آن پنهان نماند مگر اینکه در او آشکار شده باشد. پس هر موجودی واجدِ مظهریت خاصی است در نتیجه باید مستجمع آن کمالات ظاهره در عالم باشد کما اینکه در حدیث آمده است «لا یسعی أَرْضی و لاسمائی، بل یسعی قلب عبدی المؤمن فَإِنَّه ینقلب معی.»<sup>۱</sup> و اگر برای او این جامعیتی که از آن تعبیر آورده شده است به اینکه بر صورت او آفریده شده است، نمی‌بود، خدا در قلب او جای نمی‌گرفت. پس از مولانا امیر مؤمنان نقل است: «أنا الموصوف بألفِ صفةٍ من صفات الله غیر الالوهیة.» من موصوفم به هزار صفت از صفات خدا غیر از ألوهیت. «أنا نور مخلوق و عبد مرزوق» من نوری هستم آفریده شده و بنده ای هستم روزی داده شده؛ خلاصه اینکه کسی که جانشین کسی می‌شود می‌باید که هر یکی بتواند قائم مقام دیگری شوند و این معنای بودن هر یک بر صورت دیگری است.

هفتم: خبری که از پیامبر اکرم (ص) رسیده است: آنجا هیچ صورتی به هر معنایی که باشد، وجود ندارد تا آن صورت انسانیه با آن برابر شده باشد. بلکه، مراد از صورت که خدا آن را برگزیده همین صورتی است انسان بر آن صورت آفریده شده است.

و معنای اینکه «خدا آدم را بر صورتش آفریده است» بنابر اینکه ضمیر به خداوند سبحان برگردد این است که خدا او را بر صورتی که بر سایر صور اختیار فرموده بود، آفریده است که او هم برگزیده از خلق او و مصطفای از مخلوقات او باشد، و او انسان است. همان گونه که روحش را از میان سائر ارواح برگزید و کعبه را از میان خانه‌ها برگزید.

هشتم: اینجا لطف و سیر شریفی است، در خیر آمده است که «إِنَّ الله تجلی لعباده من غیر أن رأوه» همانا خدا بر ای بندگانش تجلی کرده است بدون اینکه آنان او را ببینند؛ و در دعای عرفه سید الشهداء (ع) آمده است: «إلهی علمت باختلاف الآثار و تنقلات الأطوار أن مرادک منی ان تتعرف إلیّ فی کلّ شیء حتی لا أجهلک فی شیء.»<sup>۲</sup> خدایا هر آینه از اختلاف اطوار دانسته‌ام که مراد تو از من این است در هر چیزی برای من شناخته شوی تا در هیچ چیز به تو نادان نباشم؛ و از دیگر خطبه‌ها آشکار می‌شود که خداوند در هر چیزی متجلی می‌شود که اولیای الاهی او را بشناسند و روشن است که جز انسان تحمل ظهور همه تجلیات را در خود ندارد به

۱. عوالی الالائی، ج ۴، ص ۷.

۲. مفا تیح، ص ۲۷۲.

دلیل قول خدای متعال که فرموده است: «أنا عرضنا الأمانة على السماوات والأرض والجبال فأبين أن يحملنها وأشفقن منها وحملها الإنسان انه كان ظلوماً جهولاً»<sup>۱</sup> همانا ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم پس همگی از پذیرفتن امانت اباہ کردند و از حمل آن ترسیدند و انسان آن را حمل کرد همانا او بسیار مظلوم و مجهول القدر است؛ (بسیار ستمکار و جاهل) و در حدیث: «لا یسعی أرضی و لاسمائی بل یسعی قلب عبدی المؤمن فإنه ینقلب معی و فی»<sup>۲</sup> نه زمین من و نه آسمان من گنجایش مرا ندارد بل قلب بنده مؤمن من گنجایش مرا دارد چرا که او با من و در من دگرگون می‌شود.

با توجه به این آیات و روایات حضرت حق در نشأه لطیفه انسانیّه با تمام کمالات و قاطبه صفاتش تجلی کرده است و این یکی از معانی «خلق آدم علی صورته»<sup>۳</sup> است.

نهم: و ما به طرز شگفت‌انگیز و رمز شگفت‌آوری می‌گوئیم که خداوند سبحان خودش را وصف فرموده است به اینکه زنده، عالم توانا مختار خواهان، مرید، شنوا و بیناست و همانا همه چیز، از بین می‌رود جز وجه او، و اینکه خدا آدم را با دو دست خویش آفریده است. از طرفی آثار اسمای الاهی در انسان آشکار شده است. پس، خداوند سبحان او را بر صورت خودش آفریده است، بدین معناست که اگر امکان داشت که خدا دیده شود به صورت انسان دیده می‌شد، و یا بدین معناست که اگر آن صفات مترتبه متصور بودند بدین صورت می‌بودند.



۱. احزاب، آیه ۷۲.

۲. عوالمی اللالی، ج ۴، ص ۷.

۳. یعنی انسان خلاصه شده حضرت حق و تمام آفرینش است و این همان مطلبی است که شیخ اشراق در تفسیر این حدیث بیان کرد.





رسالة في شرح قوله، عليه الصلاة والسلام، «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ عَلَى صَوْرَتِهِ»

لمولانا ملك الحكما العارفين شمس الملة والدين محمد الكيشي

بسم الله الرحمن الرحيم، إعلموا إخواني، رحمكم الله وإيانا، إِنَّ الإنسان لا يتصور شيئاً إلا بالمقايسة بنفسه. وذلك لأنَّ «العلم حضور الشيء عند النَّفس الناطقه»، وقد حَقَّقْتُ الكلام في بعض رسائلتي «في إثبات علم الأوَّل لجميع الكليات و الجزئيات» وتفصيلاً عن جميع الشكوك الواردة عليه.

وإذا كان «العلم حقيقة حضور صورة الشيء عند النَّفس» فظاهر الأشياء عند النَّفس حقيقتها وصفاتها وكلَّ ما يظهر عندها فبواسطة حضورها عند نفسها. والمثال الَّذي تظهر هذه القاعدة هو أنَّ النَّار ما لم تظهر الأقرب لم يمكنها أن تظهر الأبعد. فتحقق بهذه القاعدة أنَّ الانسان كلَّ ما يعلمه فأنما يعلمه بواسطة علمه بنفسه. فاذن إذا أراد الانسان أن يعلم حقيقته الأوَّل بمقدار وسعه وطاقته، فلا يمكنه إلا أن يقيسه بنفسه.

فنقول: قد تبين في العلوم الحقيقية أنَّ حقيقته الانسان النَّبي هي النَّفس الناطقه غير مكتم، أي ليست على صفة الأجسام من أنَّها ذات «طول وعرض وعمق» وقد ذكر إخواننا الَّذي سبقونا بالزمان على هذه القاعدة دلائل شتى.

والَّذي اعتمده واعول عليه هو أنَّ كلَّ واحد من أعضاء الانسان يمكن أن يكون مجهولاً عنده مع أنَّه عالم بحقيقته وهو البرهان المبني على تجريد النَّفس عن المواد الَّذي لا يهتدي إليه إلا واحد بعد واحد. ولولا أنَّ هذه الرسالة بتميز (تميز) لقصرها عن التطويل لأشبعَت الكلام في هذا المقام. فليطلبه من الكتب المتقدِّمه.

فنقول: إِنَّ الانسان الَّذي هو النَّفس الناطقه، أوَّل ما يقضي منه هو الدراكية على القوَّة الوهمية؛ لأنَّ النَّفس تدرك المعاني الكليَّة، ومن القوى الجسمانية ليست قوَّة تدرك المعاني إلا الوهمية؛ فإنَّها تدرك المعاني ولكنها جزئية؛ فإنَّ الوهمية هي القوَّة في الشاة مثلاً يدرك بها العداوة في ذئب معين، والمحبة في شاة معينة وهي أمُّها مثلاً. ثُمَّ يفحص الإدراك من القوَّة



الوهمية إلى المتخيلة وهي القوة التي تنفعل (منفعل) عن القوة الوهمية وينفعل (ينتقل)<sup>١</sup> عن القوة الخيالية التي هي معدن الصور المتأديه إلى الحس المشترك. فتركب بعضاً من الصور ببعض، فتركب صورة مركبة من وجه انسان ويد فرس ورجل طير مثلاً، تفيض القوة الدزاکه إلى القوة الخيالية وهي خزانه الحس المشترك التي لا تتم (لا تتم) إلا بالحس المشترك وهي القوة القابلة بجميع الصور الجزئية. ثم يفيض عنها إلى كل واحد من القوى الحسية القاصرة على نوع واحد من الإدراك الحسي وهي «البصر والسمع والشم والذوق واللمس»، وهذه القوى آخر درجات القوى الحيوانية إذا ابتدأنا من النفس الناطقه، وأول القوى الحيوانية إذا ابتدأنا من ظاهر قوى الحيوان.

فإذا لاح لك مراتب قوى نفسك، فاعلم أن الموجودات كلها بالنسبة إلى الواجب الأول تعالى كبدنك بالنسبة إليك، من حيث إن الله تعالى مدبر الكل ومقوم وجوده، كما أنك أيتها النفس الناطقه مدبرة هذا الهيكل ومقوم وجوده، وكما أنك إنما تعمل في البدن بواسطة قوى في البدن يسرى (تسوى) أمرك فيه بتوسط تلك القوى كما بينا قبل.

فكذلك أمر الله تعالى في فضائه إنما يسرى في جميع الموجودات بتوسط الملائكة التي هي قوى تلك العالم، ومهيئة لقبول فيض الباريء. وكما أن الجسم مظهر أفعالك، ومحل قواك فكذلك جسم العالم محل قوى الباريء ومظهر أفعاله، بل تعلق الجسم الكلي بالباريء تعالى أشد من تعلق بدنك بك، فإن جسمك مظهر أفعالك وليس من أفعالك.

والعالم الجسماني مظهر أفعال الحق وفعله الذي هو قائم به يفيض عنه زماناً بعد زمان؛ فإن الأجسام عند أهل المعرفة يخلقها الله تعالى أنا بعد أن، كما ذهب بعض المتكلمين إلى أن الأعراض كذلك، فهذا بيان جملي «لأن الله تعالى خلق آدم على صورته». وأما البيان التفصيلي، فهو أن تعلم «إن الله تعالى أول ما خلق العقل»<sup>٢</sup> وهو موجود غير

١. اصل: ينفعل، والأصح ما أثبتناه (ينتقل).

٢. اين حديث در جوامع روايي در قالب الفاظ مختلف آمده است. كه با تأويل مى توان گفتم: همه قاليبهاى مختلف به يك معنا دلالت دارد: «أول ما خلق الله العقل»، «أول ما خلق الله نوري»، «أول ما خلق الله العرش»، «أول ما خلق الله القلم»، و «أول ما خلق الله العلم». عزالدين كاشانى در مصباح الـداية، ص ١٠٢ - ١٠٣



متخیز (متخیز) ولا يدبّر المتخیز (المتخیر) وهو أبسط الموجودات بعد الواجب الوجود تعالی، وإدراکه أقوى الإدراکات بعد الإدراک الواجب الوجود تعالی. ثمّ بعده خلق النّفس وهو موجود غير متخیز. ولکنّه متعلّق التّدبیر بالمتخیز، ثمّ خلق الطّبیعة الکلیّة، ثمّ الطّباع الجزئیّة. وهذه الأشياء قد حقّق إخواننا الباحثون<sup>۱</sup> عن الحکمة فی مواضعها فإذا کان الأمر علی هذه الجملة، فنسبة الحقّ إلى العقل كنسبة النّفس إلى القوّة الوهمیّة الّتی هی رئیس البدن بعد النّفس الناطقه. ونسبة العقل إلى النّفس كنسبة الوهم إلى المتخیلة؛ فإنّ النّفس تعمل أعمالاً مختلفة بالآت شتی، كما أنّ المتخیلة تُصوّر صوراً بأشکال مختلفة. ونسبه النّفس إلى الطّبیعة الأولى الّتی هی مبدأ کلّ قوّه جسمانیّة كنسبة المتخیلة إلى الحسّ المشترك الّذی هو مجمع القوی البدنیّة. ونسبة الطّبیعة إلى جمیع القوی الجزئیّة الّتی لكلّ واحد من الأجسام العالم كنسبة الحسّ المشترك إلى کلّ واحد من الحواسّ الّتی هی فروع الحسّ المشترك وهاهنا ینقطع قوی العالم الّتی هی ملکوت الأجسام وروحانیّتها المدبّرة.

واعلم یا أخي، إنّک ثمره هذا العالم الكبير، وكلّ شيء فی الشجر بالفعل فهو فی الثمرة بالقوّة، والشیء الّذی یكون بالقوّة یكون عند العقل موجوداً بالفعل؛ فإنّ العقل إنّما یدرک عواقب لا ظواهرها، فلو اجتهدت حقّ الاجتهاد كسرت القوی الجسمانیة الّتی هی جنود ابلیس فیک، صرت عالماً عقلياً یضاهي العالم الکلی<sup>۲</sup>، وهذه قضایا حقّقها إخوان التجريد<sup>۳</sup> بالمشاهدة وإخوان البحث<sup>۴</sup> بالفکر.

→ پس از شرح مختصر، مصادیق این حدیث را وجود مبارک جناب رسول الله دانسته است. عزیزالدین نسفی نیز چنین تفسیری از این حدیث ارائه داده است. نک: کتاب الانسان الكامل، ص ۲۴۷. سید حیدر آملی در شرح این حدیث «أول ما خلق الله النور» می نویسد: چون نور در ذات خود روشن و روشنایی دیگری از اوست و حقیقت تمام حقایق از اوست. نک: رسالة نقد النور فی معرفه ملو جرد، ص ۶۵.

۱. مرادش از برادران باحثون، فیلسوفان هستند. چون در عالم عرفان و میان عرفا، معمول و مرسوم است از فیلسوفان به «باحثون» و از عارفان به «محققون» یا «اصحاب مشاهده» تعبیر می کنند.  
۲. كما اینکه ارباب عقول گفته اند: «هی صیرورة الإنسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العینی فی صورته و کماله.» این سخن به غذای معنوی قلوب انسان که همان فضایل باشد اشاره دارد.

۳. أي: العارفون.

۴. أي: الفلاسفة.



وَأَمَّا أَنْتَ الْقَارِي لِهَذِهِ الْكَلِمَاتِ؛ فَإِنَّ كُنْتَ أَحَدَ الْإِخْوَانِ فَلَا يَخْفَى جَلِيَّةَ الْحَالِ عَلَيْكَ. وَإِنْ كُنْتَ بَعْضَ طُلَّابِ الْحَقَائِقِ مِنْ أَثْنَاءِ الْحِكْمَةِ فَاجْتَهِدْ فِي مَعْرِفَةِ هَذِهِ الْمَقَامَاتِ، وَتَحْقِيقِ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ لِتَصِلَ إِلَى بَحْبُوبَةِ الْحَقَائِقِ وَتَشَاهِدَ حَضْرَةَ خَلَّاقِ الْخَلَائِقِ جَلَّ ذِكْرُهُ.

وإن كنت ممن تركن إلى الشهوات البدنية مغروراً بالبضاعة المزجية فاعلم مُمؤه ارجاه زائل عن قريب أذيال خسيس الرتبة «فسيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون»<sup>۱</sup> أوصلنا الله وجميع الطالبين إلى هذه المقامات السنّية والدرجات العليّة «إنّه ولي التوفيق» وباستماحه التوحيد حقيق، والصلاة على جميع النفوس الكاملة وعلى آله وأصحابه وسلّم تسليمًا.<sup>۲</sup>

### برگردان رساله

رساله در شرح قول رسول (بر او سلام و درود)

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ؛ هَمَانَا خَدَاوَنْد مَتَعَالِ آدَمَ رَا بَر صُورَتَش أَفْرِيد.»

اثر مولانا ملك الحكماء العارفين، شمس الملة والدين، محمد كيشي

به نام خداوند مهرگستر مهربان

برادرانم - خدا شما و ما را رحمت کند - بدانید که انسان هیچ چیزی را تصور نمی‌کند، مگر با خودش قیاس کند و این از آن جهت است که «علم حاضر شدن معلوم (شیء) در نزد نفس ناطقه است.» و من این سخن را در پاره‌ای از رساله‌هایم که: «در اثبات علم اول برای جمیع کلیات و جزئیات» نوشته و پژوهیده‌ام، و همه تردیدهای وارد بر آن را از تنگناها رها نمودم،<sup>۳</sup> و هر گاه علم حقیقتاً حاضر شدن صورت شیء (معلوم) نزد نفس باشد، پس آشکارترین چیز نزد نفس حقیقت و صفات آن است، و هر چه نزد آن آشکار می‌شود، پس به واسطه حاضر شدن آن در نزد خود آن است. و مثالی که این قاعده را می‌نمایاند این است که: آتش مادامی که نزدیک‌تر خود را آشکار نسازد، نمی‌تواند دورتر خود را آشکار کند. پس، بعد از این قاعده، ثابت می‌شود که انسان هر چه را می‌داند به واسطه علم خود به خودش می‌داند. پس در نتیجه،

۱. الشعراء، الآية ۲۲۷. قرآن: وسيعلم.

۲. در حاشیه سمت چپ نسخه نوشته: نقل من خط الشيخ العلامة نور الملة والدين الايجي.

۳. در متن رساله «تفصیلت» آمده است به معنای از تنگی برآمدن و از دشواریها رهایی جستن.

هنگامی که انسان بخواهد که حقیقت اول تعالی<sup>۱</sup> را به قدر وسع و طاقت خود بداند نمی‌تواند، مگر اینکه با خودش آن را بسنجد.<sup>۲</sup>

پس می‌گوییم که در علوم حقیقیه معلوم شده است که انسان نفس ناطقه است و با مقدار و کمیت قابل سنجش نیست،<sup>۳</sup> یعنی نفس ناطقه همانند اجسام نیست<sup>۴</sup> که «درازا، پهنا و ژرفا» داشته باشد، و برادران ما که در قالب زمان بر ما پیشی دارند بر این قاعده دلایل بسیاری را یادآور شده‌اند. دلیل معتمد و برهان قابل اطمینان من این است که: هر یک از اعضای انسان می‌تواند نزد او مجهول باشد با اینکه او به حقیقت آن آگاه است، و آن برهان مبتنی به تجرد النفس از ماده و مواد است که یکی پس از دیگری بدان راه یافته‌اند، و اگر این رساله کوتاه دامن نمی‌بود در این مقام داد سخن می‌دادم.<sup>۵</sup> پس باید خواهنده آن، این مباحث را در کتابهای پیشین جست‌وجو کند.

پس می‌گوییم: انسان که همان نفس ناطقه است، نخستین چیزی که اقتضا می‌کند ادراک قوه وهمیه است، چرا که نفس معانی کلیه را ادراک می‌کند. هیچ یک از قوای جسمانی به غیر از وهمیه، معانی را ادراک نمی‌کنند، و قوه وهمیه با اینکه خودش جزئی است، معانی کلیه را ادراک می‌کند، چرا که قوه وهمیه در گوسفند قوه‌ای است که با آن دشمنی را در گریز معین و دوستی را در گوسفندی معین ادراک می‌کند، و آن مثلاً مادر اوست. سپس ادراک از قوه وهمیه به قوه متخیله فیض می‌رساند و آن قوه‌ای است که از قوه وهمیه منفعل می‌شود و از قوه

۱. یعنی حقیقت و ذات حق تعالی را نمی‌تواند درک کند، چون درک حضرت حق، از مسیر صفات و آیات او میسر است.

۲. در حدیثی وارد شده است: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.» نک: بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۲ و عوالی اللطالی، ج ۴، ص ۱۰۲.

۳. در متن: «غیر مکمم» آمده است.

۴. یعنی نفس انسانی جسم و جسمانی نیست که دارای ابعاد باشد.

۵. متن: لأشعب الکلام فی هذه المقام. شعب: جنگ آزموده، کسی که کاری را با زیرکی تمام انجام می‌دهد. اینجا کنایه از این است اگر تنگنای رساله اجازه می‌داد چنان با کلمات سخن می‌راندم تا حق مطلب به تمامه ادا می‌شد.



خیالیه که معدن صور متأدیه به حس مشترک است منتقل می‌شود.<sup>۱</sup> در نتیجه بعضی از صورتها را با بعضی دیگر ترکیب می‌کند، پس صورتی از صورت انسان و دست اسب و پای پرند را مثلاً ترکیب می‌کند. قوه دراکه به قوه خیالیه فیض می‌رساند و آن خزانه حس مشترک است که بدون حس مشترک تمام نیست و آن قوه‌ای است که قابلیت همه صورتهای جزئی را دارد. سپس از آن حس مشترک به هر یک از قوه‌های حسیه که، بر یک نوع از ادراک حسی منحصر است افزوده می‌شود و آنها عبارت‌اند از: «دیدن، شنیدن، بویدن، چشیدن و مالیدن». اگر از نفس ناطقه شروع کنیم، این قوا آخرین درجات قوای حیوانیه است. و اگر از ظاهر قوای حیوان آغاز کنیم، نخستین قوای حیوانیه خواهد بود.

پس هنگامی که مراتب قوای نفس خودت برای تو آشکار شد، بدان که همه موجودات نسبت به واجب اول تعالی مانند نسبت بدن تو به توست از آن جهت که خداوند تدبیرکننده همه و قوامبخش هستی آن است. همان گونه که تو ای نفس ناطقه، تدبیرکننده این هیكل و قوامبخش آن هستی و همان گونه که تو در بدن به واسطه قوای که در بدن‌اند، کار می‌کنی و امرت را در آن به وسیله آن قوا انجام می‌دهی، چنان که پیش از این بیان داشتیم.

پس همان گونه است امر خداوند متعال در قضای خویش که در همه موجودات جریان می‌یابد به وسیله ملائکه‌ای که قوای آن عالم هستند و فراهم‌کنندگان پذیرش فیض<sup>۲</sup> الاهی‌اند.<sup>۳</sup> و همان گونه که جسم نماد کارهای تو و محل قوای تو است و نیز همان گونه که جسم عالم محل قوای حق تعالی و نماد کارهای اوست. بلکه، جسم کلی بیش از تعلق بدن تو به تو، به حق تعالی تعلق دارد، چرا که جسم تو نماد افعال توست، ولی دیگر فعل تو نیست، ولی جهان جسمانی هم نماد افعال حق تعالی و هم فعل اوست که جهان به او بریاست و زمانی پس از زمانی دیگر از او بهره‌مند می‌شود؛ چرا که در نزد اهل معرفت، اجسام را خداوند

۱. در متن، منفعل آمده است. احتمالاً «منتقل» درست است، چون با معنا مناسبت دارد.

۲. عرفا دو نوع فیض را برای حضرت حق برشمرده‌اند. فیض اقدس که هویت ساریه در دار وجود است و فیض مقدس که همان فیض اقدس با تعینات و حدود اعتبار می‌شود.

۳. قیصری هم در شرح فصوص «حکم به این مسئله اشاره می‌کند و می‌نویسد: «فکانت الملائكة له كالقوى الروحانية والحسية التي في النشأة الإنسانية» نک: حسن زاده آملی، معبد الهمم در شرح فصوص «الحکم، ص ۱۴.

تعالی لحظه به لحظه می‌آفریند.<sup>۱</sup> چنان که شماری از متکلمان بر این باورند که أعراض آن گونه‌اند. پس این مختصر بیانی بود. چرا که «خداوند متعال آدم را بر صورتش آفرید».

و اما بیان تفصیلی آن است که بدانی نخستین چیزی را که خداوند متعال آفرید عقل بود. پس او موجودی غیر متحیز است<sup>۲</sup> و هیچ متحیزی را نیز تدبیر نمی‌کند، و او پس از واجب متعال، بسیط‌ترین موجودات است و ادراکش بعد از ادراک واجب الوجود متعال از همه ادراکات قوی‌تر است. سپس، بعد از آن خداوند متعال نفس را آفرید و آن موجودی غیر متحیز است، ولی متعلق تدبیر به سبب متحیز است. سپس طبیعت کلیه و پس از آن طباع جزئی را آفرید.<sup>۳</sup> این چیزها را برادران حکیم ما از حکمت، در جایگاههای آن پژوهیده‌اند. پس اگر امر، بنابر این جمله باشد، پس نسبت حق به عقل مانند نسبت نفس به قوه وهمیه است که پس از نفس ناطقه، پایه بدن است. و نسبت عقل به نفس مانند نسبت وهم به متخیله است، چرا که نفس اعمال گوناگونی را با ابزار گوناگونی انجام می‌دهد. چنان که متخیله صورتهایی را با شکل‌های گوناگونی تصور می‌کند، و نسبت نفس به طبیعت اولی که مبدأ هر قوه جسمانی‌ای است، مانند نسبت متخیله به حس مشترک است که محل اجتماع قوای بدنیه است و نسبت طبیعت به همه قوای جزئی، که برای هر یک از اجسام عالم است، مانند نسبت حس مشترک به هر یک از حواسی است که از فروع حس مشترک‌اند؛ و اینجا قوای عالم که ملکوت اجسام و روحانیت مدبره آنها هستند، قطع می‌شوند.

و بدان ای برادر من، تو میوه این جهان بزرگ هستی و هر چیزی که در حال حاضر در درخت هست، در آینده در قالب میوه و ثمره درخت خواهد بود. و چیزی که در آینده در قالب

۱. متن: هو قائم به یفیض عنه زماناً بعد زمان، فإن الأجسام عند أهل المعرفة یخلقها الله تعالى أنا بعد أن.

۲. یعنی لامکان است و اختصاص به مکانی ندارد.

۳. مراتب خلقت در بین حکما و عرفا از آغاز تاکنون دائر مدار بحث بوده و هست. فارابی و ابن‌سینا مراتب خلقت را به گونه‌ای ترسیم کرده‌اند. شیخ اشراق که تقریباً هم‌هنگ با عرفاست مراتب آفرینش را از عقل اول آغاز و به عشق و حزن خاتمه می‌دهد. نک: مجرعه مصفات، ج ۳، رسالة فی حقیقة العشق. جناب کیشی هم مراتب خلقت را در اینجا به ترتیب: عقل، نفس، طبیعت و سایر موجودات، چیده است و سپس ضمن توضیح مختصر چنین مراتبی را به حکما نسبت داده است.





«هستی» جلوه‌گر شود، در نزد عقل موجودی بالفعل است،<sup>۱</sup> چرا که عقل بی‌آنکه ظواهر آنها را درک کند، عواقب را ادراک می‌کند. پس اگر به حق کوشش تلاش کنی و قوای جسمانیه را خرد کنی که همانا در تو لشکریانی شیطان هستند، عالمی عقلی خواهی شد که با عالم کلی برابری خواهد کرد، و این قضایا را برادران تجرید (عارفان) با مشاهده، و برادران بحث (حکما) با فکر پژوهیده‌اند. و اما تو ای خواننده این کلمات، پس اگر تو نیز یکی از برادران باشی،<sup>۲</sup> مسئله بر تو پنهان نمی‌ماند، و اگر از آن دسته از خوانندگان حقایقی که در میانه راه حکمت هستی، پس در شناخت این مقامات و تحقیق این کلمات کوشش کن، تا به بحیوۃ حقایق بررسی، و حضور آفریننده آفریدگان، جلّ ذکره را مشاهده کنی، و اگر از کسانی هستی که به شهوات بدنیه اعتماد می‌کنی و مغرور به اندک چیزی که داری هستی، پس بدان که شکوه ظاهری بارگاه فرومایگان به زودی از میان خواهد رفت: «پس به زودی آن کسانی که ستم کرده‌اند خواهند دانست که چه سرانجامی خواهند داشت.»<sup>۳</sup> خدا ما و همه طالبان را بدین مقامات عالیه و درجات عالییه برساند، همانا او ارباب توفیق، و به گستره توحید سزاوارتر است و درود رحمت بر همه نفوس کامله و بر پیروان و اصحاب او باد.

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. متن: واعلم... وکلّ شيء في الشجر بالفعل فهو في الثمرة بالقوة، والشيء الذي يكون بالقوة، يكون عند العقل موجوداً بالفعل. در این عبارت دو اصطلاح «بالقوة - بالفعل» است که معمولاً در ترجمه‌ها به همان صورت می‌آید. چون قاعده‌ای در ترجمه است که اصطلاحات «مستقر» ترجمه نمی‌شوند. با این حال، در اینجا این دو اصطلاح برای آسان‌یابی معنای جمله برای آن دسته کسانی که چندان با عربی و اصطلاحات آشنایی ندارند، در قالب عبارات ترجمه شده است.

۲. یعنی یا از عارفان و یا از حکیمان باشی.

۳. شعرا، آیه ۲۲۷.